



## کارگران ساده و ضرورت وجود تشکل های حقوقی

کاظم به خاطر فشار زیاد ناشی از بیکاری به پیشنهاد دوستش، که مهندس شیمی یکی از دانشگاه های آزاد کشور است، عازم عسלו به شد تا در یک شرکت کاری کار ی دست و پا کند. کاظم تجربه کار در یک شرکت تولید سیمان در اطراف بیضا را داشت. پیش تر به همراه پدرش کشاورزی می کرد، اما کم آبی سبب شد برنج کاری در زمین های آبگیر ممسنی را رها کند. زندگی آن ها به مشکل خورد و البته با قوانینی نیز درگیر شد که کار در مزرعه به صرفه نباشد. البته کم آبی مسئله مهمی برای بسیاری از مردم کشور شده است. بی شک کشاورزان زیادی به دلیل منع حفر چاه به خاطر افت سفره های زیرزمینی مجبور به تغییر شغل و حتی مهاجرت خواهند شد. کاظم کارگر یک شرکت گاز در عسلو به شد. ماهی ۸۰۰ هزار تومان حقوق کفاف زندگی اش را نمی داد، اما به خاطر اینکه بیکار نباشد کار کرد. در نهایت هوای آلوده و البته گرم در سه فصل سال او را تبدیل به بیماری کرد که حالا روی دست خانواده اش خوابیده است. کاظم دچار حساسیت و بعد هم نارسایی ریه شد و در نهایت بعد از دو سال مدارا مجبور به ترک کارگاه عسلو به شد. دمای هوا در نیمی از سال تقریباً بالای ۵۰ درجه است. کارگران در محیطی که از انواع آلاینده ها انباشته است تنفس می کنند. دوری از خانواده و نبود خدمات سلامت، درمان و البته روان شناسی کافی در کنار ضعف مواد غذایی و بسیاری موارد دیگر زندگی و کار را برای بسیاری از کارگران طاقت فرسا کرده است. کاظم، کارگر ساده و غیرمتخصص، با وجود شرایط غیرقابل تحمل کار به خاطر اینکه بیکار نباشد، دو سال کار طاقت فرسا کرد تا عاقبت مشکل ریه اش او را خانه نشین کرد. حالا صدها کارگر با شرایط سخت کار می کنند چرا که چاره ای جز دریافت حقوق حداقلی ندارند. پیمانکاران با وجود دولتی بودن پروژه های گاز بسیاری از حقوق کارگران را نادیده می گیرند، اما آن سوی ماجرا نیز جای کامل دارد، اینکه کارگران به دلیل نیاز به حداقل درآمد مجبورند در شرایط سخت کار کنند، با این حال پیمانکاران مختلف نیز گاهی به خاطر مسائل انسانی و ترحم از کارگران غیرمتخصص استفاده می کنند که در بسیاری مواقع جز حقوق حداقلی، خدمات دیگری از جمله بیمه و خدمات درمانی دریافت نمی کنند. پیش تر کمیسیون اجتماعی مجلس به وضعیت نامعلوم مطالبات صنفی گروهی از کارگران پیمانی شاغل در منطقه عسلو به واکنش نشان داد. شکایات و انتقادات کارگران و خانواده آن ها از نهاد های مرتبط راه به جایی نبرده و به گفته کارشناسان و فعالان کارگری دستگاه هایی مثل وزارت کار، مسئولان منطقه پارس جنوبی و به ویژه نمایندگان مجلس در آن منطقه باید حسب وظایف قانونی به موضوع وارد شوند و به درخواست کارگران معترضی که مدعی برآورده نشدن مطالبات خود هستند رسیدگی کنند. حالا کاظم که سرخورده و بیمار و در نهایت بیکار شده است، به موضوعات دیگری مثل نبود تشکل های کارگری فکر می کند، اینکه نمی تواند خواسته هایش را به گوش کسی برساند. حرفی که البته سال ها است از سوی فعالان کارگری فریاد زده می شود که در صورت نبود تشکل های کارگری حقوق کارگران در بسیاری از مواقع به یغما می رود.



## قصه زندگی آدم ها

صفحه آدم ها جایی برای قصه گفتن است. می خواهیم در این صفحه هفته نامه آتیه نو، قصه آدم ها را برای شما بگوییم. آدم هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می شوند، شکست می خورند، می برند و می بازند. آدم هایی که مثل ما گریه می کنند، می خندند، شادند و گاهی غمگین! آنهایی که مثل ما عاشق می شوند و برای زندگی می جنگند. قصه آدم هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می شناسید که قصه زندگی اش شنیدنی است به ایمیل heydarian.javad61@gmail.com پیام دهید و بگویید تا قصه او را بنویسیم.



یکشنبه ● ۲۵ بهمن ۱۳۹۴ ● شماره چهل و سه

A T I V E H N O

## آدم ها

روایت زندگی

## ۱۰ | آتیه نو

برود روزهای خیلی سختی در انتظارش است رها نمی شوند. فصل جابجایی خانه ها که رسید، دنبال خانه می گشت. قیمت اجاره خانه ها در محله های شیراز تفاوت چندانی با هم ندارد. معمولاً قیمت ها با اندکی تفاوت در همه جای شهر یکی است. هر چند به واسطه استخدام در شرکت، حقوق نسبتاً خوبی دریافت می کرد. دیگر لازم نبود برای نظافت به خانه ها برود. زن تنها توانست با وضعیت گرانی و مشکلاتی که وجود داشت خانه ای دست و پا کند.

■ ■ ■

خانم محمدی می گوید: «آبادان به دنیا آمد. ۱۴ سالم بود که ازدواج کردم. یک سال بعد پسر به دنیا آمد. جنگ که شروع شد آمدم شیراز. شوهرم دست فروشی می کرد. خیابان سهراب نمازی شیر می فروخت. آن وقت ها وضع مملکت خوب نبود. پول نبود. شمان اطراف در خانه یک جوراب فروش زندگی می کردیم. درود یوارش چوبی بود. با پلاستیک سقف و دیوارها را پوشانده بودیم. سخت بود اما سایه شوهرم بالای سر من و بچه هایم بود. در یک شرکت کار پیدا کرد. دو ماه از استخدامش گذشت که تصادف کرد و عمرش را داد به شما. ۳۹ سالم بود. پسر بزرگم اراک سرباز بود. انتقالی گرفت آمد شیراز. در خیاطی کوی زهرا کار می کرد.»

پسر که ازدواج کرد، دیگر سراغی از مادر نگرفت. «دیگر کاری با من نداشت. رفت که رفت. از همان زمان رفتم خانه های مردم کار کردم. با روزی ۱۰۰ تومان شروع کردم به نظافت و خانه تکانی. اوایل برادرم کمکم می کرد. از آبادان می آمد کم و بیش به من پول می داد، ولی این کمک ها ادامه پیدا نکرد. سختی کشیدم. اما نگذاشتم بچه هایم بد بزرگ شوند. پسرهایم حتی یک نخ سیگار نمی کشند. همه را عروس و داماد کردم. مدتی در یک دکان زندگی کردم.» می گوید: «آن وقت ها وضع مملکت خوب نبود. پول نداشتیم. یک مغازه اجاره کردیم و وسایل را گذاشتیم گوشه ای و شب ها آنجا می خوابیدیم. مغازه آب نداشت. شب ها از خانه های اطراف با کتری آب می گرفتیم و روی پیک نیک چایی یا غذا درست می کردیم. پسر کوچکم می رفت سر کار. ولی با این حال نگذاشتم دامادم متوجه وضعیت شود. یک روز پدرم از آبادان آمد و دید کجا زندگی می کنم. ایستاد جلوی مغازه و برای دخترش گریه کرد. با پدرم برگشتم خانه اش!»

■ ■ ■

فاطمه خانم خاطرات خوشش هم کم نیست. زنی خود انگیخته که با تمام مشقات توانسته زندگی اش را مدیریت و بچه هایش را بزرگ کند و به مقصد برساند. می گوید: «دخترم و نوه هایم بهترین خاطرات من هستند. دختر جان مادر است. نوه هایم یک عزیز جون که می گویند انگار دنیا برایم به اندازه یک کف دست کوچک می شود. نفسم به نوه هایم بند است.» با تمام مشکلات اما نگذاشته دخترش احساس تنهایی کند. «دوست نداشتم بدون من قدم از قدم بردارد. گفتم بابا بالای سر دخترم نیست، من هم کار می کنم، نباید کسی نگاه چپ به او بکند.» دامادش مرد خوبی است. خانم محمدی می گوید: «می فهمم که به دخترم سفارش می کند حواست به مادرت باشد، اگر پول خواست کوتاهی نکن. می گوید لازم نیست من بفهمم. خودت کمکش کن.»

■ ■ ■

محمدی در محیطی اداری روزی حداقل ۹ ساعت کار می کند. چند ماهی است نوبت دکتر دارد. دکتر برایش عمل جراحی تجویز کرده. بین مهره های کمرش فاصله افتاده و باید هر چه زودتر عمل شود. می گوید: «می ترسم اگر مرخصی بگیرم و عمل کنم، دیگر نگذارند بر گردم سر کارم.»

■ ■ ■

خانم محمدی ۶۰ ساله با دو سال سابقه بیمه در دنیای نا امن و شکننده ای زندگی می کند. رنجور و حساس است. غرغر می کند. در چارچوب قواعد کار قرار نمی گیرد. اما همکار زنش می گوید ایرادی ندارد. باید مراقبش بود. جوری که غرورش خدشه دار نشود.



خانم محمدی آبادانی خون گرمی است که در ۵۸ سالگی آبدارچی یک شرکت شده. او سال ها است که بعد از مرگ همسرش تنش را به کار زده تا غرورش از نداری خدشه دار نشود

## گزارشی از روزگار زنی که بار زندگی روی شانه هایش سنگینی نمی کند

# بیمه شدن در ۵۸ سالگی!

او بیمه شد. در واقع در ۵۸ سالگی برای اولین بار تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی قرار می گرفت.

■ ■ ■

از زندگی خصوصی اش کمتر صحبت می کند. همین قدر می گوید که سرپرست خانواده است. وقتی جوان بود، شوهرش فوت کرده است. البته همین که زنی با این سن و سال برای نظافت دست به کار شده باشد، کافی است تا بتوان حدس زد بار زندگی بر شانه های خودش است. گاهی در خانه اش رشته و فالافل آبادانی درست می کند و می آورد. طوری بر خورد می کند که انگار هیچ مشکلی ندارد. مثلاً اگر از یکی از کارمندا بشنود که می خواهد برای خانه اش ماهی بخرد، بدون اینکه چیزی بگوید فردایش با چند کیلو ماهی تمیز شده می آید شرکت. بعد هم برای گرفتن پول ماهی هایی که خریده حسابی کارمندا را به دردسر می اندازد و باید چند روز التماس و خواهش کنند تا خانم محمدی پولش را بگیرد.

از همان روزهای اول خیلی از همکارها با خانم محمدی مشکل



● آرزو غلامی ●

● روزنامه نگار ●

زن میانسال با پوست آفتاب سوخته و دست های سفید پا به شرکت می گذارد. چهره مهربان ولی کمی شکسته اش، او را از سنش پیرتر نشان می دهد. با وجود آثار پیری و نامهربانی روزگار، مشهود است که در جوانی چهره اش از زیبایی بی نصیب نبوده. اهل آبادان است و لهجه اش ترکیبی از لهجه آبادانی و شیرازی است. «عامو می خوام بزم آبادان.» بعد از جنگ به شیراز رفتند و همانجا ماندگار شدند. شرکت نیاز به آبدارچی داشت و البته این کار سنگینی نبود. کسی که بتواند از عهده رتق ورتق نظافت بر بیاید، گهگاهی چایی دست کارمندا بدهد و سر ظهر، ناهار پرسنل را گرم کند. برای برآورده کردن همین کارها بود که با یکی از دفاتر خدمات نظافت تماس گرفتند و از همین طریق خانم محمدی به شرکت آمد. بیش از هر چیز اعتماد به نفسش جلب توجه می کند. همان روز اول با همه صمیمی شد و تا فرصت فراهم می شد در مورد هر چیزی که صحبتی پیش می آمد سخنرانی می کرد و نظری می داد. با کارگرا شوخی می کرد و آن ها را با اسم کوچک صدا می زد. طوری بر خورد می کرد که انگار در کارش تخصصی تمام عیار است. زبر و زرنگ می آمد و می رفت. ابتدا قرار بود سه روز در هفته بیاید. نظافتی بکند و کارهای مربوطه را انجام دهد و بیه ازای هر روز با همان مبلغ مرسوم کارگران روز مزد، دستمزد بگیرد؛ روزانه ۳۰ هزار تومان. زن امین و درستکار با مناعت طبعی که داشت، دل همه را برد و باعث شد کارش روزانه شود. دست آخر، مدیران شرکت بعد از گذشت چند ماه با خانم محمدی قرارداد یک ساله بستند و

روایت

“

شرکت نیاز به آبدارچی داشت و البته این کار سنگینی نبود. کسی که بتواند از عهده رتق ورتق نظافت بر بیاید، گهگاهی چایی دست کارمندا بدهد و سر ظهر، ناهار پرسنل را گرم کند. برای برآورده کردن همین کارها بود که با یکی از دفاتر خدمات نظافت تماس گرفتند و از همین طریق خانم محمدی به شرکت آمد. ابتدا قرار بود سه روز در هفته بیاید. نظافتی بکند و کارهای مربوطه را انجام دهد و به ازای هر روز به همان مبلغ مصوب کارگران روز مزد، دستمزد بگیرد؛ روزانه ۳۰ هزار تومان. زن امین و درستکار با مناعت طبعی که داشت، دل همه را برد و باعث شد هر روز بیاید. دست آخر، مدیران شرکت بعد از گذشت چند ماه با خانم محمدی قرارداد یک ساله بستند و او بیمه شد. در واقع در ۵۸ سالگی برای اولین بار تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی قرار می گرفت.

دوستدار محترم آتیه نو، شما می توانید برای اشتراک و دریافت هفته نامه،

فرم زیر را تکمیل و براساس جدول مندرج هزینه اشتراک خود را پرداخت کنید.

آدرس پستی:

کد پستی:

تلفن ثابت:

تلفن همراه:

نام و نام خانوادگی:

کدملی:

تحصیلات و شغل:

نوع اشتراک:

تعداد هفته نامه درخواستی:

ارسال کنید. شروع ارسال نشریه حداکثر ۱۵ روز بعد از دریافت مدارک خواهد بود. هرگونه انتقاد و پیشنهادی را با شماره ۹-۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۸ در میان بگذارید. آدرس: تهران، خیابان احمد قصبیر، خیابان دوازدهم، شماره ۲۲، طبقه همکف، بخش توزیع

یکساله: ۶۰ هزار تومان

یکساله: ۶۴ هزار تومان

شش ماه: ۳۰ هزار تومان

شش ماه: ۳۲ هزار تومان

سه ماهه: ۱۵ هزار تومان

سه ماهه: ۱۶ هزار تومان

تهران

شهرستان

## فرم اشتراک هفته نامه آتیه نو